

حرمت اسراف برای همه است
هر کسی در هر حدی
چه غنی چه متوسط یا فقیر
ممکن است اسراف کند و اسراف
عمل **حرام** است



دوری از اسراف و ریخت و پاش در سیره شهدا

ناصر کاوه

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوه

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای: در دیدار با دست‌اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



نباید گذاشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیرا شهیدان هویت

ملت ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.

رئیس معظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

۲۳ آذر ۱۴۰۲

بسم الرحمن الرحیم

دوری از اسراف و ریخت و پاش در سیره شهدا

نویسنده: ناصر کاوه

گرافیک و طراحی: علی کربلائی

ویراستار و حروف نگار: نرگس کاوه

مشاور طرح: مهدی کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی

قیمت: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴
عنوان و نام پدیدآور: دوری از اسراف و ریخت و پاش در سیره شهدا
مشخصات ظاهری: ۳۹ ص.

شابک:

۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.

موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات

موضوع: Martyrs — Iran — Survivors — Diaries

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات

موضوع: Personal narratives — Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

فهرست مطالب

مقدمه / ۶

امام خمینی / ۸

شهید شاطری / ۹

شهید مهدی باکری / ۱۰

شهید فکوری / ۱۴

شهید آقاسی زاده / ۱۹

شهید شاه آبادی / ۲۰

شهید صیاد / ۲۲

شهید رستگار / ۲۴

شهید نوری / ۲۵

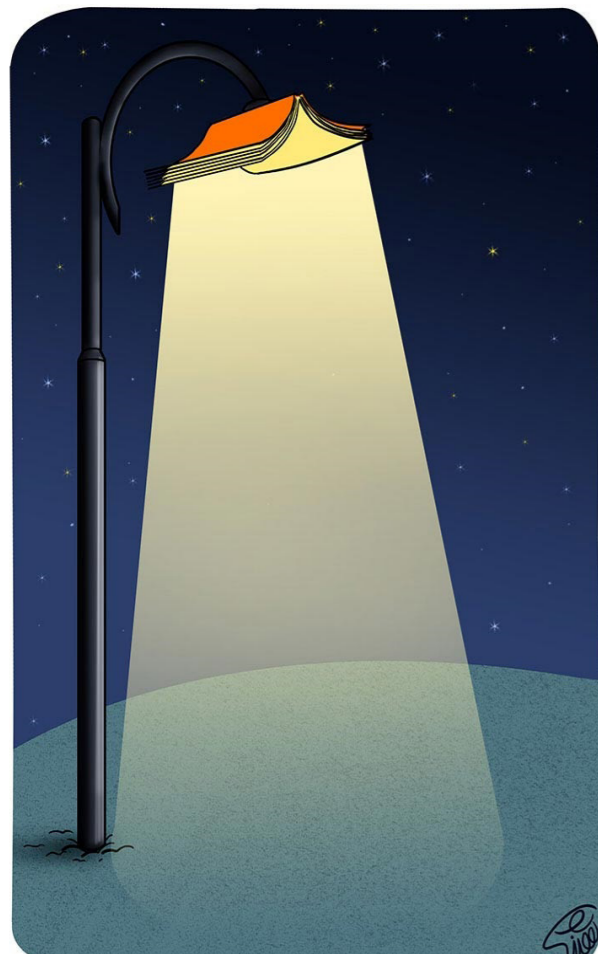
شهید عمو حسن / ۲۶

شهید همت / ۲۷

شهید بابایی / ۲۸

شهید بهشتی / ۳۰

امام خامنه ای / ۳۱



کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

امام خامنه‌ای

...ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بینند، بنابراین هریک از علما، روشنفکران، دانشگاہیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

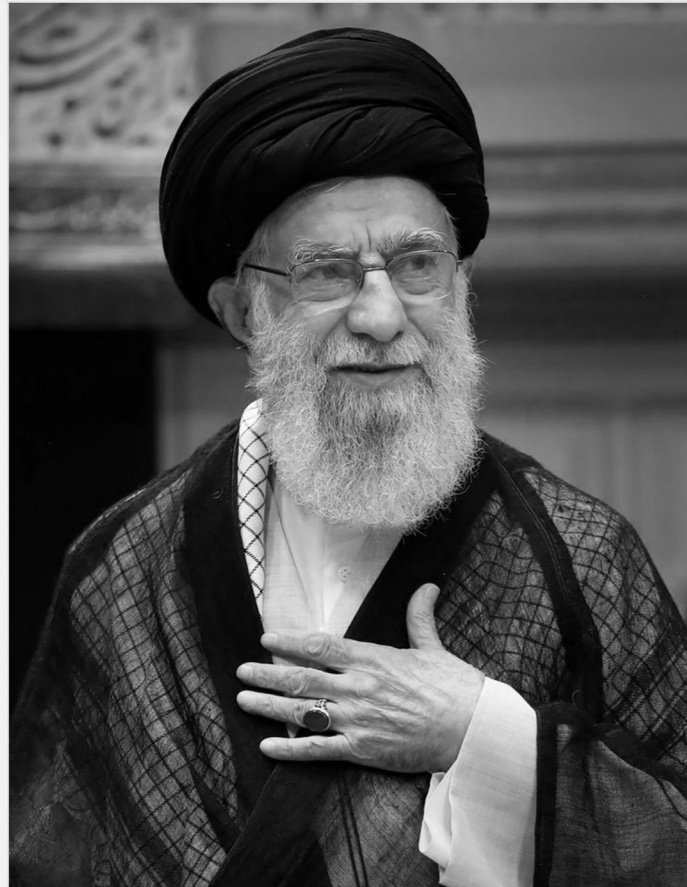
...عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، وَا لا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



در بیان زندگی‌نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصراکا

دوری از اسراف و ریخت و پاش در سیره شهدا



به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

... شهدا به طور طبیعی ماندگاری و اقتضای ماندگاری در شهدا هست، لکن ما هم وظیفه داریم؛ ما باید نام شهدا را زنده بداریم، ما باید از مفهوم شهادت، از پیام شهیدان برای آراستن درست زندگی استفاده کنیم؛ ما احتیاج به سامان بخشی زندگی جمعی داریم، در جامعه‌ی خودمان و در جامعه‌ی جهانی؛ به کمک شهیدان و آثار شهیدان می شود این کار را انجام داد... ۱۴۰۲/۰۷/۰۵

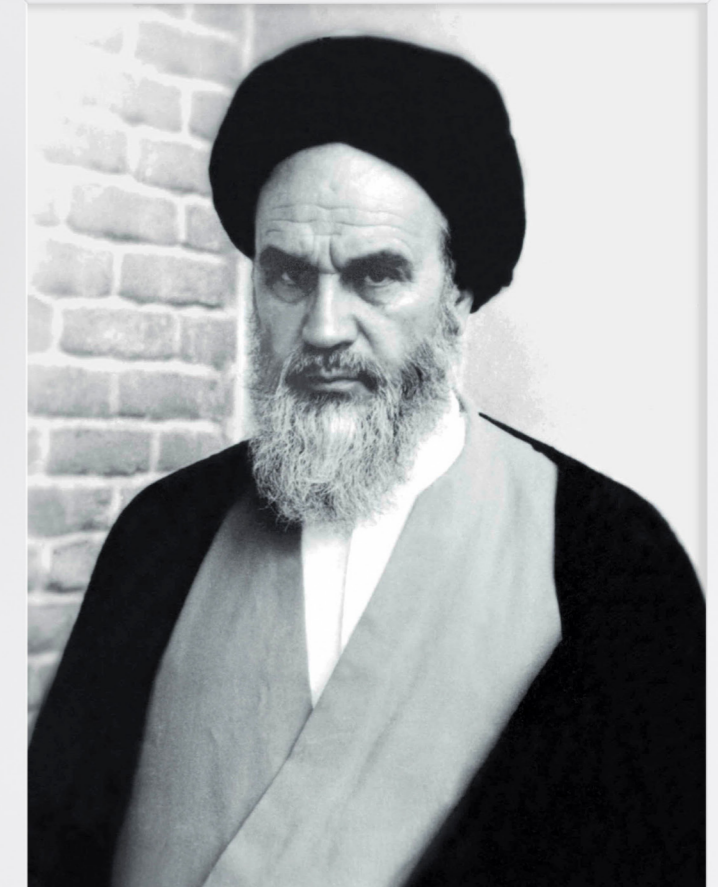
شهید چیت‌سازیان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهادتی هستند که چون معرفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دل‌بستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال بکنید، ان شاء الله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۲۵/آذر/۱۳۹۸

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این که هرچه دلت بخواهد بخوری اسراف است... نهج الفصاحه ۳۳۲
امیرالمومنین (ع) فرمودند: اعتدال در خرج کردن (میان روی) موجب فراوانی مال و ثروت و اسراف باعث تباهی و نابودی است. وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۲۵۸

امام موسی بن جعفر (ع) فرمودند: کسی که در زندگی میان روی و قناعت ورزد نعمت او باقی می ماند و آنکه با ریخت و پاش و اسراف زندگی کند نعمتش از بین می رود. تحف العقول صفحه ۳۰۱
آثار اسراف: فقر و تنگدستی، سبب بی برکتی در زندگی و باعث تضییع حقوق دیگران می شود. اسراف موجب از بین رفتن سرمایه های ملی یک جامعه می شود و علاوه بر این باعث بروز چشم و هم چشمی و بسیاری پدیده های ناپسند در اجتماع می شود...

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمز یا زهرا (س) نوشتن کتاب **دوری از اسراف و ریخت و پاش در سیره شهدا**، را شروع می کنیم، تا انشاء الله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



شهدا در محضر خدا هستند

قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي** نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاترو فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مربی این بندگان خاص خدا و همسران و بازپانندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم.

یَالْیَتَنَى كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا... امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

«مقدمه»

قرآن کریم می فرماید: و هرگز اسراف و تبذیر مکن؛ چرا که تبذیرکنندگان برادران شیطان اند و شیطان، کفران (نعمت های) پروردگارش را کرد. از پیغمبر و از خدا وارد شده است... آیه ۲۷ - سوره اسراء... بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید به درستی که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد. اعراف/۳۱... خداوند اسرافکار دروغگو را هدایت نمی کند. غافر/۲۸... امر مسرفان را اطاعت نکنید... شعراء/۱۵۱

اسراف زیاده روی و تجاوز از حد اعتدال است. اسراف از مباحث قرآنی، فقهی و اخلاقی بوده و حرمت آن در آیات و روایات مطرح شده است. برخی حرمت آن را ضروری دین دانسته، و دیگران آن را در ردیف گناهان کبیره شمرده اند. واژه اسراف و مشتقات آن جمعاً ۲۳ بار در قرآن به کار رفته است. همچنین واژه تبذیر که در لغت به معنای تباه ساختن اموال است، با مشتقاتش سه بار و در دو آیه قرآن آمده، که مفهوم آن ارتباط نزدیک معنایی با اسراف دارد. اسراف هرگونه تجاوز از حد اعتدال و گرایش به افراط یا تفریط را در برمی گیرد. از این رو برخی با تقسیم این معنای عام، «اسراف» را در خصوص زیاده روی و «سرف» را تنها در مفهوم «کوتاهی» به کار برده اند.

فرق اسراف و تبذیر: اسراف، مفهومی فراگیر بوده، شامل هرگونه انحراف (اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و...) می شود. اما تبذیر، بیشتر در امور مالی و اقتصادی است و به ندرت در موارد دیگر به کار می رود.

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوه



شهید شاطری و دوری از ریخت و پاش

همراه مهندس شاطری و یکی از اهالی بقاع رفته بودیم شناسایی منطقه ای. موقع نهار که شد، مهندس به او گفت: برو برای نهار غذا سفارش بده. ما سه نفر بودیم؛ اما چون آن شخص ارادت ویژه ای به شهید شاطری داشت، شش تا غذا گرفت. مهندس از این کار او خیلی ناراحت شد. اما کار از کار گذشته بود. وقتی سیر شدیم،

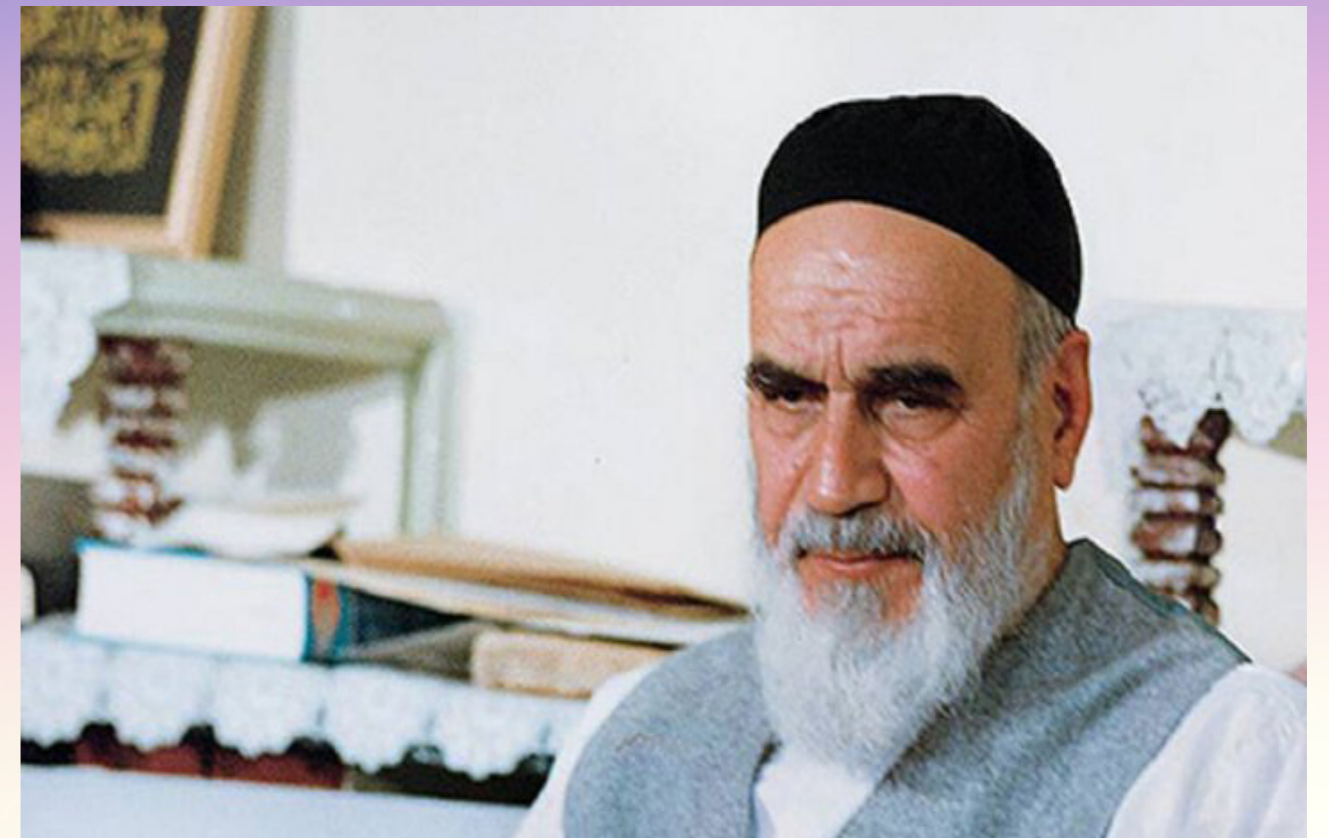
مهندس از کارگر رستوران ظرف یک بار مصرف خواست تا باقی مانده غذا را با خودمان ببریم. در مسیر ضاحیه پیرمرد گدایی کمک خواست. مهندس گفت: پول را می خواهی چه کنی؟... گفت: گرسنه ام... مهندس غذا را به او داد و گفت: اگر گرسنه باشی همین کفایت می کند. رابطه من و مهندس خیلی گرم بود.

سعی ام این بود که ناراحتش نکنم، او هم رفتاری بسیار مهربانانه با من داشت؛ اما یک بار خیلی از دستم عصبانی شد!

از من یک برگ دستمال کاغذی خواست. من از روی محبتی که به او داشتم چهار برگ دادم. با عصبانیت نگاه کرد و گفت: عباس من یک دستمال خواستم چرا چهار تا دادی؟ این نشانه نه تنها نشانه محبت نیست؛ بلکه علامت اسراف است.

اگر تو مرا دوست داشته باشی وقتی از تو چهار برگ دستمال بخواهم، اگر بدانی که فقط به یکی احتیاج دارم، همان یکی را باید بدهی...

راوی: استاد عباس قطایا؛ مسئول تبلیغات هیئت ایرانی در لبنان
کتاب معمار محبت؛ خاطرات شهید حسن شاطری



امام خمینی و دوری از اسراف

در اتاق امام خمینی یک مهتابی با یک لامپ صد وات روشن بود که هنگام مطالعه یا نوشتن چون این نور کافی نبود، یک لامپ دیگر را نیز روشن می کردند... بارها دیده می شد که امام از اتاق شان به طرف اندرونی می رفتند، ولی چند لحظه بعد، از میان راه برگشته، لامپ مهتابی را خاموش کرده و دوباره به طرف اندرونی می رفتند. با آنکه در آن موارد معمولاً بیش از چند دقیقه در اندرونی نمی ماندند و دوباره به همان اتاق بر می گشتند... منبع: کتاب در سایه آفتاب، ص ۸۶

زمانی نیز که امام در نجف بودند، بسیار اتفاق می افتاد که ایشان شب ها از اندرونی بیرون می آمدند و اگر چراغی روشن بود، خاموش می کردند و فردا توبیخ می کردند که چرا چراغ را روشن گذاشتید... منبع: سیمای فرزندان، ص ۴۲۳

امام مقید بودند تا جایی که امکان دارد، کار خود را بر دیگران تحمیل نکنند و معمولاً کار خودشان را خودش انجام می دادند. در نجف گاهی اتفاق می افتاد که امام روی پشت بام متوجه می شدند که چراغ آشپزخانه یا دستشویی روشن مانده، به خانم و دیگران نمی گفتند که چراغ را خاموش کنند، بلکه خودشان سه طبقه را در تاریکی پایین می آمدند، چراغ را خاموش کرده و بازمی گشتند...

گاهی امام قلم و یا کاغذ می خواستند که در اتاق طبقه دوم منزل بود، به هیچ کس حتی به فرزندان حاج آقا مصطفی نیز دستور نمی دادند که آنها انجام دهند، بلکه خودشان برمی خواستند از پله ها بالا می رفتند و یک ورق کاغذ و یا قلم را برمی داشتند و بازمی گشتند....

حضرت امام درباره اسراف حساسیت داشتند. ایشان لیوانی داشتند که کنارشان بود و با آن آب می خوردند. هر موقع آب می نوشیدند کاغذی روی آن می گذاشتند و بقیه آب را دور نمی ریختند و از همان استفاده می کردند تا تمام شود. در هنگام وضو گرفتن هم در بین وضو آب را می بستن تا هدر نرود...

سرگذشت های ویژه...، ج ۱، ص ۱۰۴، راوی: حجة الاسلام سید حمید روحانی

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی

این رونمیشه خورد؟!

در چادر بودم که از بیرون چادر کسی مرا به اسم صدا کرد. بیرون که آمدم آقا مهدی را جلوی چادر تدارکات بهداری دیدم. سرگونی را با یک دست گرفته بود و با دست دیگرش لای نان خرده‌ها را می‌گشت. تا آخر قضیه را خواندم. سلام کردم، جواب سلامم را داد و تکه‌نانی را از گونی بیرون آورد و به من نشان داد و گفت: برادر رحمان! این نون را می‌شه خورد؟! گفتم: آره آقا مهدی میشه. دوباره دست کرد توی گونی و تکه نان دیگری را بیرون آورد و گفت: این رو چطور؟ گفتم: آره آقا مهدی میشه... دوباره دست کرد توی گونی و تکه نان دیگری را بیرون آورد و گفت: این رو چطور؟ من سرم را پایین انداختم. چه جوابی می‌توانستم بدهم؟

آقا مهدی ادامه داد: الله بنده سی... چرا کفران نعمت می‌کنین؟! ... اصلاً می‌دونین که این نونا با چه مصیبتی از پشت جبهه به اینجا می‌رسه؟! ... می‌دونین که هزینه رسیدن هر نون از پشت جبهه به اینجا حداقل ده تومن [به پول آن وقت]؟ چه جوابی دارین که به خدا بدین؟ و...

گونه‌ها بایستی
بایستی با بایستی از شوقش سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزنند.
ای عاشقان ابا عبد الله
بایستی شهادت را در آغوش گرفت.
بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل نماییم.
تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گزاری بجا آورده باشیم.
سردار شهید مهدی باکری

شهید باکری

گل شهدا و دوری از اسراف، ناصر

نان خشک پیرزن!

توی منطقه‌ی دشت عباس مستقر بودند. بعد از نماز، سر سفره‌ی ناهار نشستند. غذا آبگوشت بود؛ ولی سیدسجاد بلند شد و رفت سراغ نان‌های خشکی که گذاشته بودند برای دور ریختن و شروع کرد به خوردن آنها. گفتند: چرا اینها رو می‌خوری غذا که هست. گفت آن پیرزن‌های بیچاره با عشق، این‌ها رو می‌فرستند جبهه و شما می‌گذاریدشان برای دور ریختن. فردای قیامت پاسخ زحمت‌های اون‌ها رو چه کسی میده؟!... شهید سید سجاد خاضع

یک جفت کفش با یک مشت خاک!

نوروز سال ۶۵، طبق رسوم، خانواده‌ها در حد توان و عرف جامعه برای فرزندانشان لباس نو می‌خرند. همان سال، به اصرار پدر برای محمدرضا کت و شلوار و کفش نو خریدیم. آن وقت همه‌ی اعضای خانواده آماده شدیم تا برای دیدوبازدید به خانه پدر بزرگ برویم. برادرم با اکراه لباس و کفش‌های نو را پوشید، وقتی همه آماده‌ی بیرون رفتن از خانه بودیم که ناگهان متوجه شدیم محمدرضا از توی باغچه‌ی حیاط روی کفش‌هایش خاک می‌پاشد! مادر به شوخی گفت: آهای رضا چیکار می‌کنی؟ محمدرضا که دید همه به او نگاه می‌کنیم با دستپاچی گفت: وقتی بچه‌های شهدا ما رو با این لباس‌های نو ببینند، از آن‌ها شرمند می‌شوم.... شهید محمدرضا قمریان

دیگه این کار رو نکنین!

صبح جمعه بود که محمدرضا به خانه آمد و گفت: «برای بردن مصالح به روستا اومدم و خواستم احوالی هم از خونه بپرسم»؛ اما در همان مدت کوتاه متوجه شد که مادر بیش از حد نیاز مقداری مواد غذایی کمیاب خریده است. خیلی ناراحت شد و گفت: دیگه این کار رو نکنین. آن روز محمدرضا، آنچه را که مازاد بر احتیاج خانواده بود به برای روستاییان با خود همراه برد. شهید محمدرضا گویا منفرد

ظرف تفلون

از وقتی این ظرف‌های تفلون را خریده بودیم، چند بار گفته بود «...یادت نره! فقط قاشق چوبی به ش برنی... دیگه داشت به م برمی خورد. با دل خوری گفتم براهیم! تو که این قدر خسیس نبودی. برای این که سوء تفاهم نشود، زود گفت... نه! آدم تا اون جا که می‌تونه، باید همه چیز رو حفظ کنه. باید طوری زندگی کنه که کوچک ترین گناهی نکنه...»

یادگاران، جلد ۲ کتاب شهید محمد ابراهیم همت، ص ۳۵

شهید علیرضا اسدی

ما خانواده ای پر جمعیت بودیم و بعضی اوقات می شد که برای ظهر نمی توانستیم غذا آماده کنیم. یک روز علیرضا که بچه بود آمد و سریع یک غذای سبک برای خود و برادر و خواهرانش درست کرد و گفت: مگر باید همیشه چلوگوشت یا چلو مرغ بخورید! همین‌ها را بخورید و خدا را شکر کنید. اینقدر برای شکم نق و نق نزنید... شهید علیرضا اسدی، کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

جعبه سیب

یک روز جعبه سیبی را از باغ جمع کردم و به منزل برادرم محمود بردم. ایشان گفت: برادر برای چه سیب آورده ای نگاه کن ما هنوز در خانه میوه و سیب زیادی داریم. گفتم: حالا که آورده ام دیگر. ایشان گفت اشکالی ندارد. جعبه سیب را برداشت و به سپاه برد تا بین نیروها تقسیم کنند. وقتی به خانه آمد گفت: از این به بعد هر موقع سفارش کردم برایمان سیب بیاور چون خراب می‌شود. اگر اضافه بود آنها را بین مستضعفان تقسیم کن...

شهید محمود ایزدی ازغا، کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

شهید مهدی اسماعیلی

یادم هست یکروز که فرزند شهیدم مهدی اسماعیلی به مرخصی آمده بود موقع ناهار سر سفره نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم در همین حین برادران ایشان کناره‌های نان را که کمی خمیر شده بود جدا می‌کردند و نمی‌خوردند او تا این کار آنها را دید خیلی ناراحت شد و گفت: این چه کاری است شما می‌کنید این برکت خدا را به این طریق در می‌آورید خدا نعمت‌هایش را از ما زوال می‌آورد. همان تکه نانی که شما جدا می‌کنید و نمی‌خورید در بیشتر سنگرهای ما در جبهه یافت نمی‌شود. بعد نانها را برداشت به چشمانش کشید و خورد...

شهید مهدی اسماعیلی، کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

انصاف

یک روز عبدالرضا از من خواست کمکش کنم تا زیپ بادگیرش را درست کند. مدتی کلنجار رفتیم اما سر سازگاری نداشت. به او پیشنهاد کردم از تدارکات گردان بادگیر دیگری بگیرد، نپذیرفت، گفت: چه فرقی دارد، اگر من این را بپوشم یک بسیجی دیگر باید بپوشد و این سزاوار نیست...

برشی از زندگی طلبه شهید عبدالرضا عبدالهی

راوی: پدر شهید



همان لندکروز کافیه؟

از گذشته مرسوم بود برای حضور مقامات بالا و فرماندهان نیروی سه‌گانه‌ی ارتش در مراسم‌ها، چندین دستگاه اتومبیل و موتورسوار، فرماندهی را همراهی می‌کردند. به یاد دارم پس از اینکه سرهنگ رسماً به فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد.

من به اتفاق دیگر پرسنل از قسمت‌های دژبان، حراست و یگان موتورسوار به منظور تشریفات و حفاظت از جان ایشان و خانواده محترم شان تعیین و انتخاب شدیم. صبح اولین روز فرماندهی ایشان من به اتفاق دیگر پرسنل با یک اتومبیل فرماندهی، یک دستگاه جیب لندرور و دو دستگاه جیب مخصوص دژبان که به چراغ گردان چشمک‌زن مجهز بودند به همراه دو موتورسوار به در منزل ایشان رفتیم.

پس از خروج جناب سرهنگ از منزل، به ایشان ادای احترام کردیم و انتصاب ایشان را به فرماندهی نیروی هوایی ارتش تبریک گفتیم. ایشان نگاهی به ستون محافظان انداخته و بی‌اختیار تبسمی بر لبانش نقش بست گفت: از این همه لطف و محبت تشکر می‌کنم؛ ولی این اسراف است، خواهش می‌کنم همه‌ی اتومبیل‌ها و موتورها بروند. همان لندرور کفایت می‌کند.

من تأکید کردم اسکورت تشریفات است و برای حفاظت از جان شما در نظر گرفته شده است. گفتند عزیز من! نیروی هوایی خانه‌ی من است. من اگر در خانه‌ی خودم امنیت نداشته باشم در بیرون هم امنیت نخواهیم داشت....

فرمانده شهید نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، سرلشگر خلبان شهید جواد فکوری

یا... یا... سفره بندازین!

برای عملیات والفجر ۸ آماده می‌شدیم. به همین دلیل در منطقه‌ی پلاژ، سخت مشغول آموزش بودیم. یک روز بعد از برنامه‌ی صبحگاه و ورزش ((عزت‌الله)) به طرف من آمد و گفت: علی! امروز صبحانه نگیرید. من خودم برایتان می‌آورم. گفتم: چشم... و آن روز نگذاشتم کادر گروهان صبحانه بگیرد. بچه‌ها خسته و گرسنه منتظر صبحانه‌ای بودند که عزت وعده‌اش را داده بود. ماشین تدارکات آمد و صبحانه بچه‌ها را داد و رفت. همه‌ی گردان صبحانه خود را گرفتند اما خبری از عزت نبود! من برای پیدا کردن عزت‌الله، از چادر بیرون زدم دیدم او با آن هیبت دوست‌داشتنی‌اش در حال قدم زدن است و یک دست در جیب دارد و با دست دیگرش ریش خود را شانه می‌زند!...

با تعجب به او گفتم: ها... عزت صبحانه؟ او با ملاحظت خاصی خنده‌ای کرد و گفت: باشه... یک ساعت دیگه صبر کنید!...

حدود یک ساعت بعد در حالی که ما دیگر از خوردن صبحانه ناامید شده بودیم، عزت‌الله با کلی نان زیر بغل و مقدار زیادی پنیر در دست وارد چادر شد و با خنده گفت: یا... یا... یا... سفره بندازید! سفره پهن شد و بچه‌ها با خوشحالی شروع به خوردن کردند. آرام بیخ گوش عزت‌الله گفتم: عزت! ماشین که رفت... راستش رو بگو اینارو از کجا گرفتی؟

او مکثی کرد و گفت: راستش چند روزه متوجه شدم که چقدر برای همین یه صبحانه اسراف می‌شه... مقدار زیادی نان و پنیر در بشکه می‌ریزند! به همین دلیل من تصمیم گرفتم برای پرهیز از اسراف آن نان و پنیرهایی که بلامصرف دور ریخته می‌شه را بشورم و بیارم خودمان بخوریم!...

روایتی از شهید عزت‌الله حسین زاده، فرمانده گردان الحدید

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



شهید خلیل اله بهاری

یکدفعه به همراه تعدادی از بجنورد کمک به لشکر ویژه شهداء بودیم حدود یازده و سی دقیقه ظهر بود که به مریوان رسیدیم و مستقیم به مقر گردان امام علی (ع) رفتیم چادرها را به لای درختان سبزه زار نصب شده بود بالای دامنه ای سر سبز بهاری با بچه ها تک تک رو بوسی و احوالپرسی کردیم چند تا عکس دسته جمعی گرفتیم در آن لحظات آن چیزی که برایم جالب بود بچه های گردان رفته بودند نهار بیاورند گویا نهار به تعداد نبود و دور سفره نشستیم و با نان غذا را خوردیم ولی خلیل ... بهاری غذا نخورد و گفت اشتها ندارم بعد از غذا میوه و بعد استراحت اکثر بچه ها در چادرها خوابیده بودند اما من خوابم نبرد آمدم بیرون دور چادر گشتیم یکدفعه از پشت سر خلیل ... را دیدم که نشسته و دارد از بغل چادر نان خشک ها را تکه تکه برمی دارد و می شکند و می خورد مشخص بود که نان ها مال یک هفته پیش است او مرا را نمی دید بوی اشتها کامل نان خشک ها را می خورد آنجا متوجه شدم آن موقع که می گفت اشتها ندارم او نخواست غذا بخورد او مقداری نان خشک خورد و من هم بدون اینکه او مرا ببیند خودم را کنار کشیدم بعد از لحظاتی که متوجه شدم که خلیل جای نان ها نیست به جای نان ها رفتم دیدم مقداری نان خشک مانده بود ولی به قدری خشک بود که نهایت نداشت آنجا دیدم که او چه ایثاری کرده است....

شهید مجید جلائیان پیوه زنی

یک روز پسر عمه ی فرزندم مجید خاطره ای را از ایشان اینگونه برایم نقل می کرد: می گفت: یک روز که توی ارگ رفته بودم تا برای تماشای فیلمی به سینما بروم ناگهان چشمم به پسرداییم مجید افتاد. دنبالش رفتم. دیدم رفت نزدیک پیرمردی که تعمیرکار کفش بود. کفشهایش را درآورد و به او داد تا آنها را تمیز کند. خیلی تعجب کردم. با خودم گفتم: ایشان چقدر قناعت می کند و کفشش را دور نمی اندازد و دوباره تعمیر می کند و آن را می پوشد. آن وقت من به سینما آمده ام...

شهید محمد بهرامیه

زمانی که بعضی مغازه ها جنس ها را احتکار می کردند. من رفتم و برای فرزند کوچکم احمد از داروخانه ۲ قوطی شیر خشک گرفتم. همسرم گفت: تو چرا ۲ تا گرفتی؟ باید یکدانه می گرفتی تا یکی دیگرش را کسی دیگر برای بچه اش بگیرد. نباید این کار را می کردی. دوتا شیر گرفتی که به یک نفر دیگر شیر نرسد؟ خوب دیگران هم بچه کوچک دارند. آدم نباید خودش را تنها ببیند باید دیگران را هم ببیند.... منابع: اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

شهید سید علی حسینی ابراهیم آبادی

آقای حسن هدایتی و جانباز اصغر اهل خمین دانشجوی مشهد بودند. ایشان شناسایی منطقه دور افتاده ای را عهده داشتند. برادر اصغری تعریف می کرد، یک روز آقای هدایتی به آقای حسینی می گوید: شما که ستاد می روید برای من یک شلوار بیاورید چون شلوارم پاره شده است. آقای حسینی رفت و بعد از یک هفته آمده آقای هدایتی به او گفت: برادر علی، شلوار برایم بیاوردی؟ سید علی گفت: چرا برایت یک چیزی بهتر از شلوار آوردم و بعد رفت و از داخل ماشین یک قرقره نخ و یک سوزن آورد و گفت: بیا شلوارت را بدوز. ایشان می خواست روحیه قناعت را در بین نیروها تقویت کند. یک روز قرار شد سید علی و معاونشان آقای اکبرزاده مأموریت برویم. آقای اکبرزاده جهت مایحتاج راه ۱۰ قرص نان و ۶ یا ۷ عدد کنسرو در چفیه ای بسته و داخل ماشین گذاشته بود. سید علی پشت فرمان نشست و از من پرسید داخل چفیه چه هست؟ گفتم: نمی دانم، اگر اجازه می دهید. چفیه را باز کنیم؟ گفت: باز کن. من نیز بسته را باز کردم و دیدیم ۱۰ قرص نان و ۷ عدد کنسرو در آن باشد.

سید علی به من گفت: اینها را برای چه برداشتی؟ گفتم: من برداشتم و نمی دانم مأموریتی که می خواهید بروید چقدر طول می کشد. بعد رو به آقای اکبرزاده کرد و گفت: چند نفر این مأموریت را می روند، آقای اکبرزاده گفت: سه نفر، آقای حسینی گفت: برای سه نفر یک کنسرو کفایت می کند. چرا اینها را برداشتی؟ بالاخره خودش با ناراحتی سه قرص نان و دو عدد کنسرو برداشت و بقیه را به داخل کانتینر برد. بعد با آقای اکبرزاده صحبت کرد تا اگر از او ناراحتی به دل گرفته است رفع شود و بعد هم به شکل نصیحت به او گفت هر چیزی باید قناعت کنی و اگر قناعت داشته باشی موفق خواهی بود....

شهید حسین جوان نامی

معمولاً در چادر ما تعدادی فانوس و یک چراغ توری وجود داشت. چون در چادر نقشه پهن می کردیم و می خواستیم روی آن بحث کنیم نیاز به نور بیشتری داشتیم یک روز حسین آقا به داخل چادر آمد با لحنی خشن گفت: مگر شما با دیگران چه فرقی دارید؟ در دیگر چادرها فقط یک فانوس است اما شما اینجا چهار پنج عدد فانوس و یک چراغ توری دارید. البته حسین چند بار دیگر برای این موضوع به ما تذکر داده بود. وقتی ایشان این حرف را زد آقای برنسی که آن موقع در چادر بود بلند شد و تعدادی از فانوس ها را به اضافه ی چراغ توری به مسجد برد. حسین آقا دوست نداشت ما هیچ چیز اضافه تر نسبت به دیگر نیروها داشته باشیم... منابع: اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان



شهید حسن آقاسی زاده شعرباف

قرار بود مراسم عروس یمان برگزار شود. مادر حاج حسن آقا اصرار داشتند که باید مراسم عروسی خیلی خوب و با شکوه برگزار شود حسن آقا گفت: نه مادر، اینها همه اسراف است با گرفتن تالار برای برگزاری مراسم عروسی موافق نیستم مبلغی را که باید به تالار بدهیم. به خیریه بدهید. حتی لباس عروسی را اگر کرایه کنید بهتر است مادرش گفت: نه، دیگر چی، پسر ما مثلاً مهندس است.

برویم لباس خانمش را کرایه کنیم! حسن آقا گفت: باشد، چون شما اصرار دارید لباس را بخرید ولی وسائل را خیلی ساده بگیرید مثل میز آرایش، آینه، شمعدان، و جواهرات هم در حد شئونات باشد. وقتی جهیزیه از خانه پدرم به منزل خودمان آوردیم شبی عروسی بود. حسن آقا گفت: چرا این همه وسیله، چرا این همه ظرف و ظروف چینین؟ اینها همه کارهای مسرفانه است، برویم و به خیریه بدهیم. بعد از برگزاری عروسی، لباس عروس و پول تالار را به خیریه دادیم...

شهید حسن آقاسی زاده شعرباف

منبع: اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

خانم از شما بعیده!

روزها از پی هم می گذشت و به بهار نزدیک می شدیم. نوروز آن سال حال و هوایی دیگر داشت؛ چون اولین عید پس از پیروزی انقلاب بود. ظرف سبزه های ماش و عدس را که تازه جوانه زده بودند، روی تاقچه پنجره، زیر نور آفتاب گذاشتم. داوود به خانه مان آمد؛ بعد از احوال پرسی، چشمش به سبزه ها افتاد، با کمی تأمل گفت: وقتی آدمای زیادی هستند که نمی تونن همین ماش و عدس رو بخورن، به نظرت این سبزه گذاشتن شما درسته؟ با این حرف به فکر فرورفتم که شاید راست می گوید؛ او ادامه داد: از خانم مؤمنی مثل شما این اسراف ها بعیده... صورتم سرخ شد، نمی دانم چرا آن لحظه احساس شرمندگی می کردم! شهید داوود شوشتری رضوانی

خط خطی اش نکن!

همه بر روی نیمکت نشسته بودیم و منتظر آمدن معلم، از روی بیکاری و بی حوصلگی کاغذی را روی میز گذاشتم و شروع کردم به خط خطی کردن آن. محسن با دیدن این صحنه رو به من گفت: «جعفر جان! به نظر تو این درست است که برگه ی سفیدی را این طور خط خطی کنی، در حالی که می توانی استفاده ی بهتری از آن بکنی؟» بعد با مهربانی ادامه داد: این کار اسراف است و خدا اسراف کاران را دوست ندارد... شهید محسن پلنگی از جویبار

شهید محمد بهاری

یکی از دوستان تعریف می کرد در یکی از روزها که به همراه ایشان به مشهد رفتم مرا به خانه اش دعوت کرد. به خانه اش که رفتم دیدم خانواده اش حتی فرشی که زیر پا بیندازند ندارند و در وضع اقتصادی بدی به سر می برند... منبع: اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



رفتارهای آموزنده شهید شاه‌آبادی درباره جلوگیری از اسراف

برای ما این مسئله عادی است که وقتی می‌خواهیم خیلی مراعات کنیم، نمی‌گذاریم ته ظرف مان غذا بماند. اما ایشان طوری ته ظرف را تمیز می‌کردند و نان در آن می‌کشیدند که نمی‌فهمیدیم آن ظرف شسته شده است یا نه! منظورشان از کاری که می‌کردند این نبود که تنها خودشان این کار را انجام دهند، بلکه طوری انجام می‌دادند که در نظر همه جلوه کند و همه یاد بگیرند. بی‌اندازه خوش‌اخلاق، اهل بگو بخند و باروحیه بودند. من حتی ناراحتی ایشان را نسبت به فوت فرزندشان ندیدم، ولی خودم خیلی متأثر شدم. هنوز هم که فکر می‌کنم، می‌گویم ایشان کجا قرار داشت؛ ما کجا؟ حرف‌هایشان خیلی بر ما تأثیر داشت. بعد از انقلاب، دولت به اخوی يك دستگاه ماشین بنز داده بود که آن را همین طوری در حیاط منزل شان گذاشته بودند و استفاده نمی‌کردند. اصلاً اهل زرق و برق نبودند. هر چند ماه یک بار می‌گفتند همه فامیل بیایند تا دور هم باشیم. به خانم شان گفته بودند عدس پلو و ماست و سبزی پیزید تا از مهمانان پذیرایی کنیم....

برای وضو گرفتن چند بار شیر آب را می‌بستند و باز می‌کردند. می‌گفتند: اگر این کار را نکنیم، اسراف کردیم. نه تنها مال خدا را حرام کردیم، بلکه این کار وابستگی ما را بیشتر می‌کند. باید دست‌به‌دست هم بدهیم و خودمان را تأمین کنیم، نه اینکه محتاج‌تر شویم. اگر زیر گلدان‌های ما ظرف بود، می‌گفتند: ایرادی ندارد. گل خوب است. گلدان هم خوب است. اما شلنگ آب را روی آن نگیرید که هر قدر خواست مصرف شود و باقی بیرون برود. باید ظرف زیر گلدان باشد و با دست آب در گلدان بریزید تا آب زیاد مصرف نشود.

فکر می‌کردیم برای همه عادت است که کاغذ را در سطل زباله بریزند و این کار مسئله‌ای ندارد. اما ایشان می‌گفتند: «این کاغذ است. آشغال نیست که در سطل زباله بریزیم. جای مخصوصی را برای کاغذ قرار می‌دادند و می‌گفتند همه را در آن جمع کنید. حتی می‌گفتند تکه‌های سفید کاغذ باید استفاده شود. خودشان کارهای دم‌دستی را روی آن کاغذها انجام می‌دادند. به بقیه هم سفارش می‌کردند که این کار را کنند و می‌گفتند: این‌ها را از کاغذهای باطله جدا کنید.» کاغذهای باطله را جمع می‌کردند و به مجلس می‌بردند که خمیر می‌شد و دوباره تبدیل به کاغذ می‌شد.

مادر حاج‌آقا، یوماخانم، خانه‌ای داشتند که می‌گفتند: «این منزل باید به دست اولاد ذکور باشد و من تا زنده هستم باید از آن استفاده کنند.» حاج‌آقا منزل را اجاره می‌دادند. اجاره‌اش خیلی ناچیز بود. خرج‌مان را فقط از اینجا تأمین می‌کردند و هیچ منبع مالی دیگری نداشتیم. اصلاً اجازه نمی‌دادند امکانات در منزل بیاید. در همان حدی هم که در اختیارمان بود، خیلی استفاده نمی‌کردیم. از نظر مالی هم سطح بالا نبودیم. حتی سهم امام را هم قبول نمی‌کردند. چیزی هم به آن صورت نداشتند. می‌خواستند زندگی‌شان مقتصدانه باشد.

می‌گفتند ما که پا در این مبارزه گذاشتیم، می‌دانیم آخرش چیست. و آخرش هم اجرشان را گرفتند. رسیدند به راهی که می‌خواستند بروند. من خیلی دوست داشتم که خدمت بکنم و با ایشان خیلی راحت بودم. یک شب آمدند پیش ما و گفتم که حاج‌آقا شام خورده‌اید؟ گفتند: «نه.» من رفتم برایشان شام آوردم. یک‌دفعه وسط شام یادشان آمد شام جایی مهمان بودند. آن قدر فشار کار زیاد بود که ذهن‌شان خسته می‌شد و به یاد نمی‌آوردند.

مکه اول را با مجلس رفتند. هر کدام اتاق جدا و امکانات دیگری داشتند. ایشان از آن سفر مرفه ناراحت بودند. می‌گفتند: «این مکه آمدن نیست.» خودشان را از بقیه جدا می‌کردند و مرتباً می‌رفتند حرم و عمره به جا می‌آوردند. شب‌ها غسل می‌کردند و به حرم می‌رفتند. اصلاً در جمع نبودند که با آن‌ها بروند و بیایند. خودشان به عرفات می‌رفتند. زمانی که برمی‌گشتند، در راه گفتند: «ان‌شاءالله از این به بعد همه‌ساله می‌آیم، حتی اگر اینجا بیایم توالی بشویم. اما تا سال دیگر چطور صبر کنیم؟!»

روحیه اقتصادی ایشان طوری بود که نمی‌توان گفت در چه حدی است، اما خیلی مقید بودند که به بهترین وجه از یک چیز استفاده کنند. اگر از غذا چیزی باقی مانده باشد، نباید غذای جدید مصرف شود. اول غذای قبلی را می‌خوردند، بعد غذای جدید را می‌خورند. می‌گفتند: «اگر این کار را نکنیم، چند تن غذا در سطل‌ها ریخته می‌شود. این باعث می‌شود که وابستگی ما به دنیا بیشتر شود.» راوی: همسر شهید

بعد از انقلاب ایشان را جهت سخنرانی و شرکت در سمینار به شمال دعوت کرده بودند. من همراه ایشان نبودم. دوستان دیگری بودند. ایشان که شب تشریف آورده بودند، دعوتشان کرده بودند به هتل هایت سابق چالوس که بعد شد «هتل انقلاب خزر» و حالا هم ظاهراً «هتل پارسیان» شده است. محافظان می‌گفتند ایشان آنجا در آن جلسه که همه چیز روی میز بود، از قرقاول تا موارد دیگر، لب به آن غذاها نزدند. محافظان گفتند ما هر چه توانستیم خوردیم. بعد متوجه شدیم و دیدیم که حاج‌آقا دارند نان می‌خورند!

راوی: همسر و خانواده شهید مهدی شاه‌آبادی



لا تخمیر نما و من سر در انداخت

شیرت من السلام و السلامین
مهدی شاه‌آبادی

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی

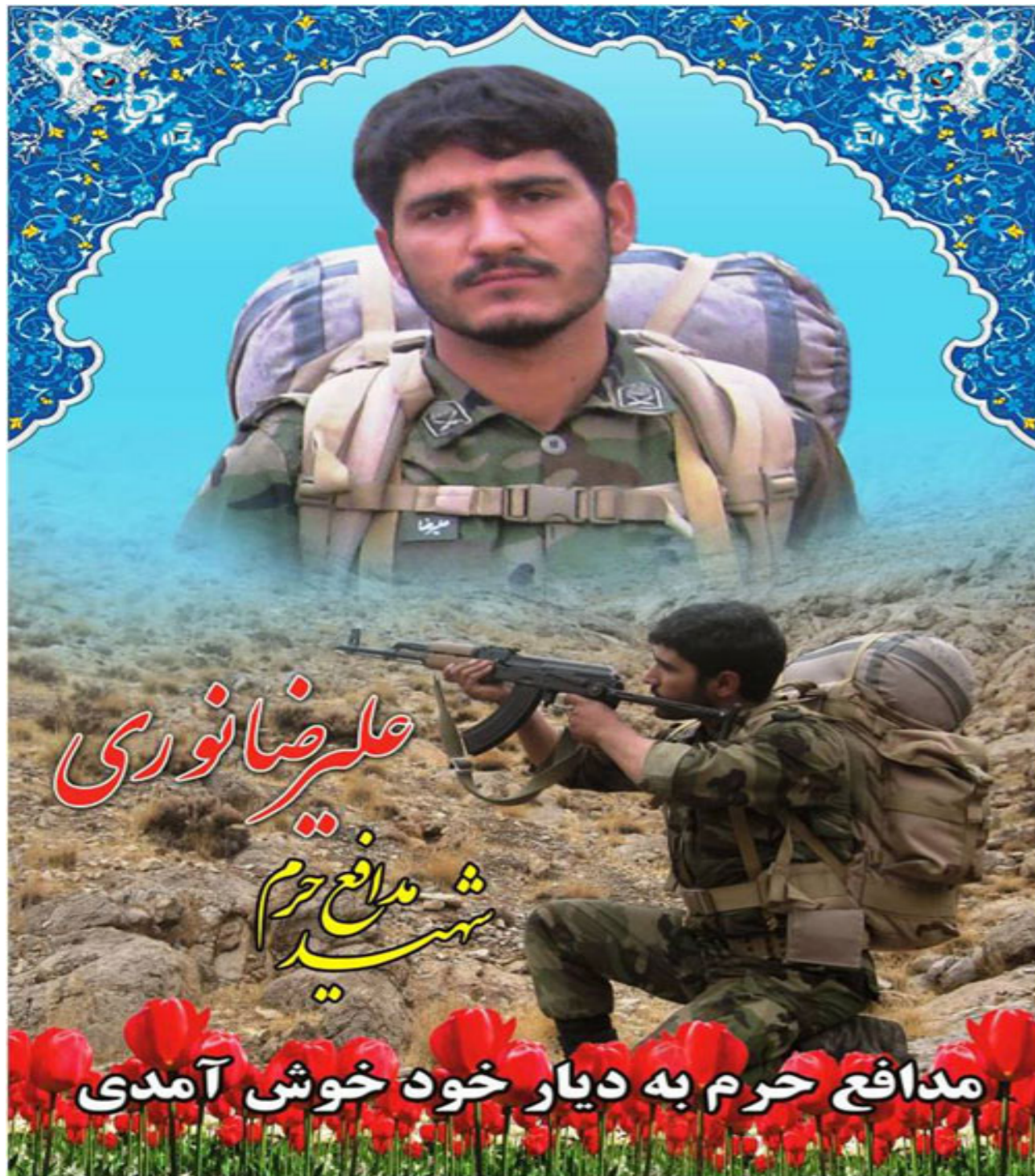
از فیلم خالی تا قند چای!

خیلی مواظب بود اسراف صورت نگیرد. برای برنامه‌ای رفته بودیم کردستان. بعد از فیلم برداری از منطقه به فیلم بردار گفتم: چند دقیقه از فیلم باقی مونده؟ فیلم بردار جواب داد: دو دقیقه. گفتم: حتماً اون رو در جایی استفاده کن که اسراف نشه. فیلم بردار هم روی جعبه نوشت: فیلم دو دقیقه خالی دارد... یک بار هم بعد از خوردن چای، یک قند اضافه آورد. وقتی سرباز آمد استکان‌های خالی را ببرد، قند رو به او داد و گفتم: این قند را برگردون! حواست باشه توی سینی نذاری که تر بشه ها!...

برشی از زندگی سپهبد شهید، علی صیاد شیرازی

شهید

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



علیرضا نوری

شهید مدافع حرم

مدافع حرم به دیار خود خوشی آمدی

شهید مدافع حرم علیرضا نوری

در زندگی همسرم هیچ وقت اسراف جایگاهی نداشت. باقیمانده‌ی غذا را دور نمی‌ریخت. در یخچال نگهداری می‌کرد تا با وعده‌ی بعدی مصرف کند. در مصرف آب بی‌نهایت صرفه‌جویی می‌کرد. از زمانی که بحران کم‌آبی جدی شد و با خشک‌سالی و کمبود بارندگی مواجه شدیم، در مصرف آب خیلی محتاط بود. آبی را که بعد از استحمام علی اکبرمان در وان حمامش جمع می‌شده هیچ‌وقت دور نمی‌ریخت، باینکه طبقه‌ی دوم یک آپارتمان زندگی می‌کردیم، ولی آب وان را پایین ساختمان می‌برد و آب را پای درختان می‌ریخت. هیچ‌وقت با آب آشامیدنی قالی یا پتو نمی‌شست. می‌گفت: حیفه که آب آشامیدنی مردم صرف شستن پتو و قالی شود و با این وضع کمبود آب باید قالی‌شویی این کار را انجام بده؛ و این قدر این مسئله برایش مهم بود که به دیگران هم تذکر می‌داد. چقدر دلمان برایش تنگ شده است...

شهید مدافع حرم علیرضا نوری



وقت ناهار رفتم پشت یه تپه و با تعجب دیدم کاظم روی خاک نشسته و لبه‌های نان رو از روی زمین برمی‌داره، تمیز می‌کنه و می‌خوره. اونقدر ناراحت شدم که به جای سلام گفتم: داداش! تو فرمانده تیپ هستی. این کارها چیه؟ مگه غذا نیست؟ خودم دیدم دارن غذا پخش می‌کنند. کاظم گفت: اون غذا مال بسیجی‌هاست این نان‌ها رو مردم با زحمت از خرج زندگیشون زدند و فرستادند. درست نیست اسراف کنیم. خاطره‌ای از سیره شهید حاج کاظم نجفی رستگار

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی

عمو حسن

صبح تا شب دویده بودیم. آمدیم سر سفره. نان نداشتیم. غذای مان هم حاضری بود. عمو حسن تمام نان خشک هایی را که توی گونی ریخته بود آب زد و جلوی مان گذاشت. یکی گفت: عمو جون آگه صبح یه ساعت زودتر می رفتی، نون بود. گفت: می گید خب این ها رو چی کارشون کنم؟ ... بریزمشون دور؟ ... بخورید. مریض نمی شید. زمونه ی قحطی یادتون نمیاد. شروع کرد به داستان گفتن. سرو صدای شکم هایمان درآمده بود. عمو ول کن نبود. می خواست هر طور شده این نان ها را به خوردمان بدهد. اول تا آخر هفته، هر چه از غذاها باقی می ماند دور نمی ریخت، توی یخ دانی نگه می داشت، آخر هفته همه را با هم می ریخت توی دیگ، گرم می کرد، می داد بخوریم. غذای وحشتناکی بود. بادنجان، کباب، گوشت قیمه، یک تکه خیار. خلاصه هر چیزی می خواستی، توش پیدا می کردی. بچه ها اسمش را گذاشته بودند «گزارش هفتگی عمو حسن»...

منبع: کتاب یادگاران، جلد ۱۵ کتاب شهید حسن امیری (عمو حسن)

مجبور نیستی همه را بخوری!

یکبار، تدارکات لشکر مقدار زیادی کمپوت گیلاس به خط آورد و پشت خاکریز ریخت. ما هم که تا به حال این همه کمپوت را یکجا ندیده بودیم، یکی یکی آنها را سوراخ می کردیم، آبش را می خوردیم و بقیه اش را دور می ریختیم. در همین حین، حاج همت رسید. وقتی به ما رسید و چشمش به کمپوت ها افتاد، جلو آمد و گفت: برادر، می شود یک عکس با هم بنوازیم! گفتم: اختیار دارید حاج آقا، ما افتخار می کنیم. کنار هم نشستیم و با هم عکس گرفتیم. بعد بلند شد، تشکر کرد و گفت: خسته نباشید، فقط یک سؤال داشتم گفتم: بفرمایید حاج آقا گفت: چرا کمپوت ها را این طور باز می کنین؟ ... گفتم: آخر حاج آقا، همیشه که همه اش رو بخوریم. درحالی که راه افتاد برود، خنده ای کرد و با دست به شانهم زد و گفت: برادر من، مجبور نیستی که همه اش را بخوری. این را گفت و راه افتاد و رفت تا مبادا در مقابل او دچار شرمندگی شوم. بعد از رفتن او، فهمیدم که او از اول می خواست این نکته را به من گوشزد کند؛ ولی برای اینکه ناراحت نشوم، موضوع عکس گرفتن را پیش کشیده بود...

برشی از زندگی شهید محمد ابراهیم همت

نان خشک

گونی های نان خشک را چیده بودیم کنار انبار. حاجی وقتی فهمید، خیلی عصبانی شد. پرسید به ما که... دیگه چی؟ نون خشک معنی نداره. از همان موقع دستور داد تا این گونی ها خالی نشده، کسی حق ندارد نان بیزد و بدهد به بچه ها. تا مدت ها موقع ناهار و شام، گونی ها را خالی می کردیم وسط سفره و نان های سالم تر را جدا می کردیم و می خوردیم...

منبع: یادگاران، جلد ۲ کتاب

شهید محمد ابراهیم همت، ص ۶۸

این شهید عزیز (عباس بابایی) یک انقلابی
حقیقی و صادق بود و من به حال او
حسرت میخورم



آداب مهمانی های شهید عباس بابایی

اگر مهمان با دعوت آمده بود، سفارش می کرد فقط یک نوع غذا درست کنم و اگر ناخوانده هم بود، می گفتم هر چه که خودمان داریم، باهم می خوریم حتی اگر نان و ماست باشد. یک شب مهمان داشتیم رفت بیرون تا میوه بخرد. برگشتنی دیدم که سیب ها کوچک و پلاسیده خریده بود.

گفتم: عباس، این ها چیست که خریدی؟ با چه رویی اینها را جلوی مهمان بگذاریم. می گفت: بالام جان، چه فرقی می کند، پوستش را بکنی همه شان شکل هم اند. دیده بود که پیرمردی بساط کرده و کسی سیب هایش را نمی خورد.. همه را خریده بود. آسمان؛

بابائی به روایت همسر شهید
برشی از زندگی سرلشگر شهید،
خلبان عباس بابایی

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



اسراف زندگی‌ها را خراب می‌کند

ما متأسفانه گرفتار اسراف و زیاده‌روی شده‌ایم... اسراف در لباس، در خوراک، در تجملات زندگی، در زینتها و آویزه‌های گوناگون... همینها است که زندگی را خراب میکند و در جامعه بی‌عدالتی به وجود می‌آورد، و در نهایت همین‌ها است که اقتصاد را نابود میکند... امام خامنه‌ای - ۳۰/۰۶/۱۳۹۵

ریخت و پاش مالی اسمش بزرگ منشی نیست

ریخت و پاش مالی و زیاده‌روی در خرج کردن و زیاده‌روی در مصرف، به هیچ وجه صفت خوبی نیست. نه اسمش جود و سخاست و نه کرم و بزرگ منشی است. فقط اسمش «بی‌انضباطی اقتصادی و مالی» است. کسانی که بی‌خود خرج می‌کنند؛ زیادی خرج می‌کنند و زیادی برای خودشان مصرف می‌کنند و رعایت موجودی جامعه را از لحاظ امکانات اقتصادی نمی‌کنند، انسانهایی هستند که از نظر من بی‌انضباط از لحاظ امکانات اقتصادی و مالی هستند... امام خامنه‌ای - ۰۱/۰۱/۱۳۷۴

از اسراف در ایام عید پرهیز کنید

مردم از اسراف، چه در ایام عید و چه در طول سال آینده و به ویژه در مراسمی که معمولاً در آنها دچار اسراف می‌شوند، خودداری کنند. مصرف بی‌رویه و زیاد، قاعدتاً از سوی قشرهای مرفه انجام می‌گیرد؛ چون قشرهای ضعیف قادر نیستند که زیاد مصرف کنند. مصرفی که از سوی یک قشر انجام می‌گیرد، به زیان کشور است. یعنی هم زیان اقتصادی، هم زیان اجتماعی و هم زیان روانی و اخلاقی دارد. من مکرر عرض کرده‌ام، باز هم می‌گویم و خواهش می‌کنم که مصرف‌گرایی را رها کنند. مصرف باید به اندازه باشد، نه به حد اسراف و زیاده‌روی... امام خامنه‌ای - ۰۱/۰۱/۱۳۷۱

سیره شهید دکتر بهشتی

قبل از انقلاب که در زمینه مبارزه بحث‌هایی مانند صرفه‌جویی، خودسازی و مبارزه با نفس و... در بین مبارزان مسلمان مطرح بود و اعتقاد همه این بود هرکس هر چه قدر که بتواند باید مصرفش را پایین بیاورد و اسراف نکند، شهید بهشتی که در هر حال متعادل بود نظر دیگری داشت و می‌فرمود شما این کار را می‌توانید در مورد خودتان انجام بدهید و فرضاً همیشه نان و پنیر و سبزی بخورید امانی توانید این وضعیت را به زن و بچه‌های تان تحمیل نکنید...

شما اگر با ید این چنین بکنید چون در مبارزه هستید ولی آنها باید خودشان به این امر معتقد باشند نه اینکه مجبور به این انتخاب بشوند...

تا پدرم زنده بود ما نمی‌دانستیم میزان حقوقی که می‌گیرند چقدر است. سؤال هم نمی‌کردیم چون با اینکه حقوق کارمندی می‌گرفتند به هیچ وجه سختی و محدودیت‌هایی را که بعضی از روحانیون در زندگی‌شان بر خانواده اعمال می‌کنند احساس نمی‌کردیم.

درعین حال که احساس کمبود نمی‌کردیم ریخت و پاش و اسراف نداشتیم. مثلاً ایشان وقتی برای اولین بار خواست ماشین بخرد یک ماشین رامبلر دست دوم خرید.

منبع: کتاب سیره شهید دکتر بهشتی

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصراکاو

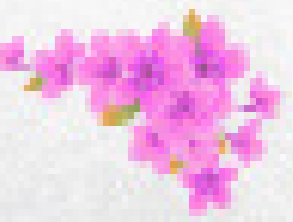
سعی می کرد سفره را خودش تمیز کند. نمی گذاشت یک ذره غذا ضایع شود. گاهی می رفتیم مغازه میوه فروشی. اگر می خواست انگور بخرد، دنبال این بود که حتماً خوشه های خوب را سوا کند. اگر میوه فروشی دانه های جدا شده را در جعبه ای جداگانه جمع کرده بود و چندان بد نبودند، از همانها می خرید. اصلاً اهل اسراف و ولخرجی نبود. در هزینه های زندگی بسیار دقیق بود. حتی برای منزل خودش مبل هایی ساخته بود که با پیچ و مهره به هم بسته می شوند و می شد تکه های آنها را جدا کرد تا در اثاث کشی ها ایجاد زحمت نکنند...

جمعه ها تا ظهر وقتش را صرف تعمیر وسایل خانه و ماشین پیکانی می کرد که از سالها پیش داشت... در مصرف بیت المال و سواس خاصی داشت....

شهید یوسف کلاهدوز، کتاب هاله ای از نور



کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



لامپ اضافی

ویژگی رقتاری
شهید نفی نادعلی اوغلی»

پيامبر اکرم ﷺ:

هر مردی که در زندگی
صرفه‌جویی کند، هرگز
روی فقر را به خود
نهی بیند.

(تعمیرالعقول، ترجمه حسن زاده، ص ۱۰۴)

لامپ‌های اضافی خونه
رو خاموش کرد و گفته
اسراف نکنید!

ما می‌تونیم با صرفه‌جویی
توی مصرف آب و برق و
گاز، به پیروزی و سرفراری
کشورمون کمک کنیم.



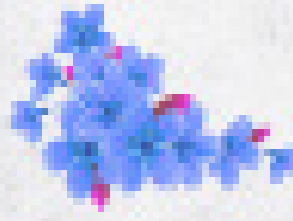
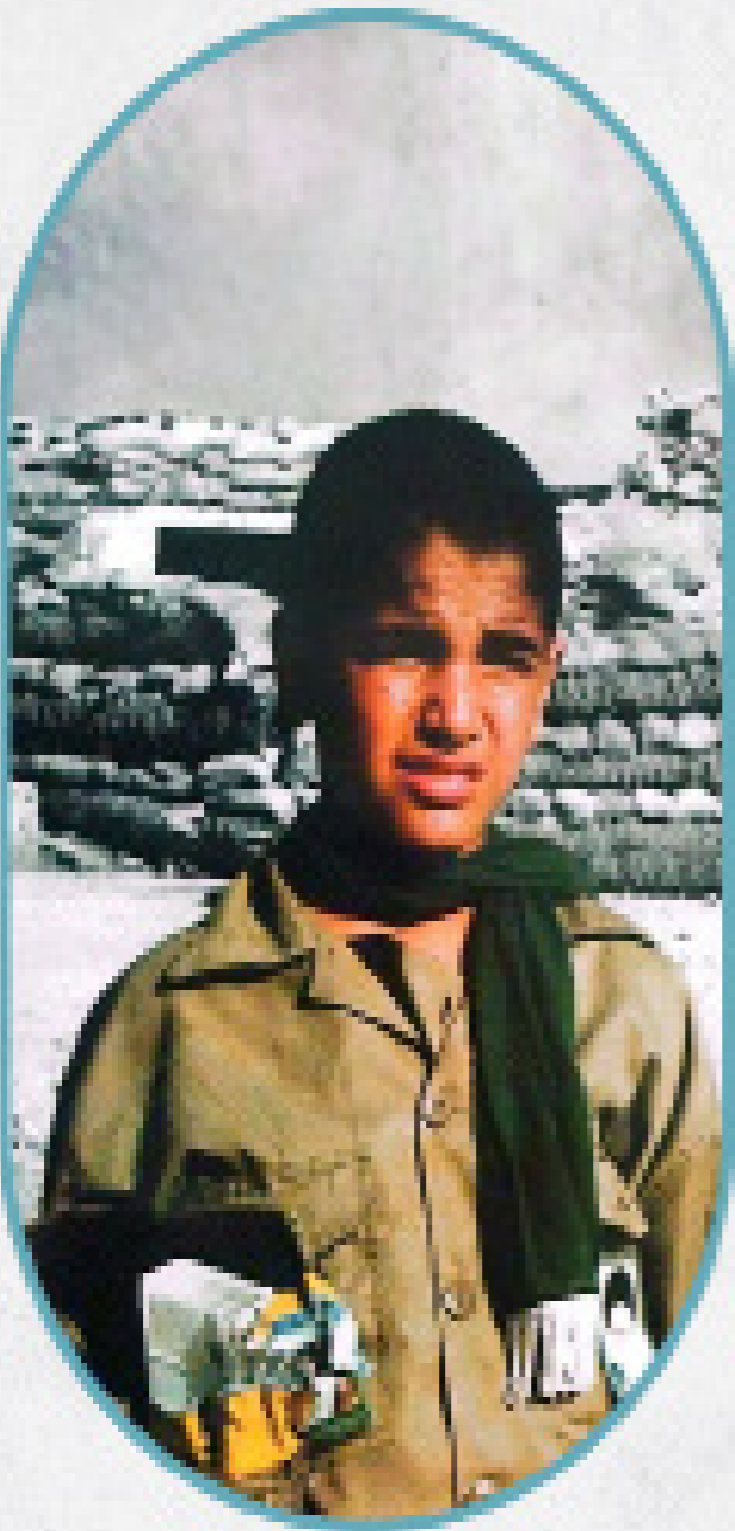
اسراف ممنوع

ویژگی رقتاری
شهید سیدسجاد خاضع»

توی منطقه دشت عباس مستقر
بودن. بعد از نهار، سر سفره
ناهار نشستیم. غذا آبگوشت
بود. ولی سیدسجاد بلند شد
رفت سراغ نون‌های خشکی که
گذاشته بودن برای دور ریختن.

آورد و ریخت توی آبگوشتش و
شروع کرد به خوردن. گفتن چرا
اینارو می‌خوری، نون بهتر و تر و
تازه که هست!

گفت: مردم بندگان خدا با
یه عشقی اینارو برای ماها
می‌فرستن جبهه! شما
می‌گذاریدشون برای دور
ریختن؟! فردای قیامت پاسخ
رحمت اونهارو چجوری میدیم!؟





یکی از کارها زیاده روی نکردن در خرید است. گاهی انسان مشاهده می کند به صرف شایعه ای که مثلاً در فلان شبکه ی فضای مجازی یک خیثی، یک آدم دروغگویی آمده یک چیزی را عنوان کرده که فلان جنس ممکن است گران بشود، می ریزند به خریدن! چه لزومی دارد؟ زیاده روی در خرید نشود، به شایعات اعتنا نشود، اسراف نشود. یک جاهایی واقعاً اسراف صورت می گیرد که نباید انجام بگیرد. اینها نقشهای مردم است.

امام خامنه ای ۹۸/۰۲/۲۴

کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی



کتاب شهدا و دوری از اسراف، ناصر کاوی